

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن د هيم
بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن د هيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - 31 جولای 2012

مشعل سرزمین من، کابل!

وقتی منظومه شاهوار استاد سخن، فخر الشعراء و ملک الشعراء، استاد "محمد نسیم اسیر"، را برای صفحه 31 جولای 2013 آماده نشر میساختم، به یادم آمد که من نوطیع هم از نشیده استاد در همان زمان استقبال کرده بودم. اینست که همان استقبالیه و مقدمه اش را از آرشیف بیرون آورده و در عین صفحه از نظر خوانندگان گرامی پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" میگذرانم. این منظومه به تاریخ 28 جنوری پارسال در همین صفحه آزادگان رؤیت یافته بود. میدانم که این شعر تکراراً منتشر میگردد، مگر این را نیز به جزم میدانم، که در باره وطن محبوب ما، افغانستان نامدار و پرافتخار، و چشم و چراغش "حضرت کابل" و همه بلاد گرامی دیگر وطن، هر قدر گفته شود، ولو مکرر مکرر هم باشد، نواخت دارد!!!!!!

مشعل سرزمین من، کابل!

استاد سخن و فخر الشعراء، استاد محمد نسیم "اسیر"، از دیدن یک منظره دلپذیر کابل نازنین چنان به وجد آمدند، که منظومه زیبای "اینجا کابل محبوب ماست؟؟؟" را در وصف این حضرت بزرگوار انشاد فرمودند. جای بالیدن است که استاد آن نشیده دلربا را دیشب جهت نشر به پورتال خود شان "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" فرستادند. وقتی این منظومه نوستالژیک را امروز - 27 جنوری 2012 - برای صفحه فردا آماده نشر میساختم، در دلم گذشت که من هم به اقتفاء از استاد، چیزکی بسرایم و طبع خودآموز و نوآموزم را بیازمایم. گویند محبت از دیدار مکرر و دوامدار، استوار میگردد؛ در من مگر محبت وطن و کابل نازنین از ندیدن و فراق طولانی رونق گرفته است. مدت طولانی چل ساله دوری از وطن - در حالی

که نیرو و شادابی و شیره و شربت عمر را در پای غربت و هجرت ریختم - این الفت را چنان شگوفنده ساخته که اگر بگویم، شهیق و زفیرم بدان گره خورده است، قطعاً مبالغه نکرده ام. اگر غرور جغرافیای کهسار وطن و شهامت و ایثار بی مانند هموطنانم در مسیر زمان و بالخاصه در عرصه سه و نیم دهه طغیانی و متلاطم کنونی، عشقم را به وطن و مردم گسست ناپذیر ساخته است، عشق و علاقه مفرطم به چشم و چراغ و سواد اعظم وطن، مدیون مطالعه فرهنگ عامیانه کابلی میباشد؛ فرهنگی را که آشنائی نزدیکتر با آن از طریق جمع آوری اصطلاحات و امثال کابل بجان برابر دست داده است. حلاوتی را که در ظرافتها و ساختهای زبان عوام کابلی میبینم، در هیچ کتاب و اثر ادبی دری قدیم و جدید ما سراغ کرده نمیتوانم!!! هرگز لاف و گراف نیست، اگر بگویم که من عاشق زبان عامیانه کابلی میباشم و از هر گوشه و کنارش لذتها همبیرم. این محبت و علاقه به کابل محبوب القلبم، در حدی ست که دلم میشود با آن مزاق (مزاح) و خوشطبعی کنم، از پشت و پهلو و بَعْل و بُغْلش چُندک بکنم، چنان که در حد رفیق شفیق و جاناجانی خود کنند. اگر در نشیده ذیل از چنین جرأتی استفاده شده، فقط و فقط از فرط نزدیکی و احساس دوستی به کابل جان عزیز بوده است؛ لاغیر!!!!

مشعل سرزمین من، کابل!	هم زمان و زمین من، کابل!
دیده و هم چراغ میهن من	هم همان و همین من، کابل!
سنگ هستی و سخت سنگینی	با وقار و وزین من، کابل!
مشرّبم خوش گرفته رنگ از تو	کابل ای کفر و دین من، کابل!
شور و شیرین و تلخوش بینم	حنظل و انگبین من، کابل!
گاه گری و گاه میخندی	گه خوش و گه حزین من، کابل!
کهنه و نو بهم چه میخواند!!!	کهنه و هم نوین من، کابل!
پشت خوبان غیر چون گُردم؟	لُعُبت مهجبین من، کابل!
دل ز من برده ای و پس ندهی	دلبر و دلنشین من، کابل!
باصفا بوده است "خواجه صفا"	قُله تیزبین من، کابل!
مدتی شد بریده ایم ز تو	گرو و هم رهین من، کابل!
قصه شد پُرمال و رنج اندود	بس کنم، آن و این من، کابل!
شاد باشی و شاد هم میزی!!!	خوش و خرم، حسین من، کابل!

نَفسم چون بسر رسید "خلیل"

باش یکدم مُعین من، کابل!